

قاصی (داوری کتله)

بازی ریباز



حکایت

زیرکی



مردی مقداری زر داشت و چون به کسی اعتماد نداشت، آن را ببرد و زیر درختی دفین کرد. بعد از مدتی بیامد و زر طلبید. بازنیافت و با هر کس که گفت، هیچ کس درمان نداشت. او را به چاکم نشان دادند پس نزد او رفت و چگونگی را بیان کرد. پادشاه گفت: «تو بازگرد که من فردا زر تو حاصل کنم!» در وقت نامی دامن در این آن گاه، حاکم طبیب را نزد خود خواند و گفت: «ریشه‌ی فلان درخت، چه دردی را درمان می‌کند؟»

گفت: «فلان درد را.» از همه حاکم از جمله‌ی طبیبان شهر پرسید کم «در این روزها چه کسی از فلان درد، شکایت کرد و شما او را به فلان درخت، اشارت کردید؟» یکی گفت: «یک ماه پیش، مردی بیامد و از آن درد شکایت کرد. من او را به آن درخت، اشارت کردم.» کسی را شخصی را حواست با مهربانی و با سستی بگیرد ماب پس، حاکم کس فرستاد و آن مرد را طلبید و به نرمی و درشتی زر را بستند و به صاحب زر، باز داد! جمع جامه جمع حکایت

باز نویسی از جوامع الحکایات، محمد عوفی

پیام این حکایت، با کدام یک از مثل‌های زیر، ارتباط دارد، دلیل انتخاب خود را توضیح دهید.

۱- رنج بزرده آسمان نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

۲- برباز پیش‌غازی و معلق بازی.

۳- دروغ گو، دشمن خداست. دروغ گو، دشمن خداست.

۴- بار کج به منزل نمی‌رسد. بار کج به منزل نمی‌رسد.

- ۱- بدون تلاش به نتایج عالی نمی‌رسید.
- ۲- پیش‌یک شخصی ماهر کار پس با افتاده را ماهرانه نشان دهی.
- ۳- شخصی دروغگو دشمن خداوند است.
- ۴- کار راستی به نتیجه‌ی ضعیف می‌انجامد.